

بررسی نسبت نئولیبرالیسم و نسل دوم حقوق بشر

سمانه رحمتی فر^۱

استادیار واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران

سیدحسین میرجعفری

دانشجوی دکتری حقوق بین الملل، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۴/۲۳ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۱۲/۸)

چکیده

نئولیبرالیسم از جمله اندیشه‌هایی است که بر مفاهیمی چون بازار، حذف مقررات و حذف مفهوم نفع عمومی یا اجتماع و جایگزینی آن با «مسئولیت فردی» می‌پردازد. نئولیبرالیسم را می‌توان ایدئولوژی در نظر گرفت که معتقد است تجارت و سرمایه‌گذاری آزاد یگانه منبع توسعه و شکوفایی اقتصادی است. این اندیشه بر این پایه استوار است که مکانیسم بازار باید اداره‌کننده سرنوشت بشر باشد. تلاقی نئولیبرالیسم و نسل دوم حقوق بشر براساس دسته‌بندی‌های کارل واساک که انتزاعی و آکادمیک است، در اقتصاد و بازار است. قواعد طبقه‌بندی شده در این نسل از جمله حقوقی‌اند که از نظر قانونگذاری و کدگذاری، همزمان با قواعد نسل اول پدید آمدند، اما شناسایی آن به لحاظ فلسفی و نظری پس از حقوق مدنی و سیاسی است. این قواعد و مفاهیم از آن روی حائز اهمیت است که با پیدایش دوره نئولیبرالیسم همزمان بوده و با توجه به خواست نظام بین‌الملل مبنی بر تحقق عدالت که اقتصاد و به تبع آن کاهش فقر و غلبه بر کمبودها و محرومیت‌های بشر است، بخشی از آن است.

واژه‌های کلیدی

سیاست، لیبرالیسم، منشور حقوق بین‌الملل، نئولیبرالیسم، نسل دوم حقوق بشر.

مقدمه

مسئله حقوق اساسی بشر، آزادی، برابری، عدالت در عرف اجتماعی و سیاسی سابقه طولانی دارد. از هنگام ایجاد جوامع طبقاتی، نوعی افراط در استفاده از مواهب زندگی و برعکس نوعی محرومیت از حق همواره محرک اختلافات عظیمی بوده که عده‌ای را در لباس حاکم و گروه کثیری را به صورت محکوم در مقابل یکدیگر قرار داده است. صفت ضمیمه این اجتماعات از همان ابتدا تاکنون بهره گرفتن و بهره دادن بوده است، منتها شکل بهره‌کشی طبقات ستمگر و ستمکش در طول تاریخ وضع ثابتی نداشته است، بلکه متناسب با تکامل تولید و رشد نیروهای مولده، روابط جدیدی بین افراد بشر به وجود آمده و توأم با آن افکار تازه‌ای اظهار شده است. در تغییرات متوالی و مستمری که اجتماعات بشری به خود دیده‌اند، همواره اقلیت‌های هیأت حاکمه، اقلیت‌های بهره‌مند، رو به نقصان رفته و در عوض نیروی طبقات محروم و ستمکش به تدریج افزایش یافته است؛ نسل دوم حقوق بشر نسبتاً در آخرین مراحل تحولات مربوط به قانون اساسی پدید آمد. این حقوق در قرن بیستم و در زمانی که جوامع در برابر «مسائل اجتماعی» مسئولیت خود را عهده‌دار شدند، به وجود آمد. این حقوق همانند پدیده‌ای جدید، حقوق مندرج در نهادهای اساسی قانونگذاری به خصوص قانون اساسی را متحیر کردند. در واقع شاید بتوان گفت که حقوق نسل دوم همان (میثاق) حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است که شامل حقوق مربوط به امرار معاش نیز می‌شود. نئولیبرالیسم که در واقع درباره نوع جدیدی از لیبرالیسم صحبت می‌کند نیز در اواخر قرن بیستم، تقریباً همزمان با تصویب میثاقین و با فروپاشی کمونیسم در اروپا و به خصوص در آمریکا و جامعه بین‌المللی پا به عرصه وجود گذاشت. این واژه در واقع بازگشت دوباره به لیبرالیسم اقتصادی است. اقتصاد، بازار آزاد، امرار معاش، حق مالکیت خصوصی و مواردی از این دست همان نقطه عطفی است که نئولیبرالیسم و نسل دوم حقوق بشر را با یکدیگر مرتبط می‌سازد و این پژوهش بر آن است تا این موضوع را بررسی کند.

۱. نئولیبرالیسم؛ تاریخچه، تعریف و آشنایی با آن

لیبرالیسم اقتصادی در دهه ۱۸۰۰ و اوایل دهه ۱۹۰۰ از طریق ایالات متحده غالب شد. سپس با رکود بزرگ دهه ۱۹۳۰ اقتصاددانی به نام کینز بر آن شد تا نظریه‌ای را به یک نظریه دیگر تبدیل کند. او لیبرالیسم را به‌عنوان بهترین سیاست برای سرمایه‌داران مورد چالش قرار داد. او گفت، اساساً اشتغال برای رشد کامل سرمایه‌داری ضروری است و تنها در صورتی می‌تواند آن را به دست آورد که دولت‌ها و بانک‌های مرکزی برای افزایش اشتغال مداخله کنند. این ایده‌ها تا حدود زیادی تحت تأثیر معاهده جدید رئیس‌جمهور آمریکا روزولت قرار گرفتند و موجب

بهبود زندگی بسیاری از افراد جامعه آمریکا شد. این اعتقاد که دولت باید به نفع مشترک (دولت و مردم) پیشرفت کند، به طور گسترده پذیرفته شد. اما بحران سرمایه‌داری طی ۲۵ سال گذشته با کاهش نرخ بهره، الهام‌بخش نخبگان شرکت‌های بزرگ برای احیای لیبرالیسم اقتصادی بود. این چیزی است که آن را «نئو» یا جدید می‌سازد. اکنون، با جهانی‌سازی سریع اقتصاد سرمایه‌داری، شاهد نئولیبرالیسم در مقیاس جهانی هستیم. تعریف به‌یادماندنی این فرایند از سوکومانندان مارکوس در کنفرانس بین‌المللی کاتینتال که توسط یک کانادایی حمایت می‌شد، از سوی آکادمی نئولیبرالیسم (کنفرانس بین‌قاره‌ای برای بشریت و علیه نئولیبرالیسم) در آگوست ۱۹۹۶ در چیاپاس بود، زمانی که او گفت: «چه پیشنهادها درست این است که جهان را به بازار بزرگی تبدیل کنیم تا بتوانیم اینجا سرخ‌پوستان را خریداری کنیم، زنان وجود دارد ...» و او ممکن است فرزندان، مهاجران، کارگران یا حتی کل کشور مانند مکزیک را اضافه کند (Elizabeth Martinez and Arnaldo Garcia, What is Neoliberalism?, National Network for Immigrant and Refugee Rights, <http://www.corpwatch.org/article.php?id=376>. 21-2017 (August).

نئولیبرالیسم یکی از گونه‌ها و مراحل لیبرالیسم است که در اواخر قرن بیستم با افول دولت‌های رفاهی و گرایش به سیاست‌های لیبرالیسم اقتصادی شروع شد و ناسازگاری لیبرالیسم با دموکراسی آشکار شد و امروزه موج تازه‌ای از اندیشه‌های لیبرالی، تحت عنوان نئولیبرالیسم به وجود آمده است (مشکات (بیات)، ۱۳۸۶: ۴۷۲). در سال‌های پایانی دهه هفتاد میلادی و با ظهور بحران رکودی-تورمی در آمریکا و در پی آن سایر کشورهای غربی، دیدگاهی در حاکمیت این کشورها دارای قدرت شدند که انگاره‌های سودمحورانه را عریان‌تر و صریح‌تر از حتی لیبرالیست‌های کلاسیک دنبال و پیاده می‌کردند؛ صاحبان این دیدگاه‌ها که گروه‌های مختلفی از مسئولان تا اندیشمندان و نظریه‌پردازان بودند، بعدها به‌عنوان صاحبان و حامیان یک ایدئولوژی متعلق به دوران پست‌مدرن به نام «نئولیبرالیسم» شناخته شدند؛ ایدئولوژی‌ای که در دهه‌های بعد توسط نهادهای مختلف جهانی برای سایر کشورها از جمله ایران تجویز شد (زرشناس، ۱۳۹۵: ۱۱).

اوین بنیانگذار این مکتب است و از نمایندگان مشهور آن می‌توان از روستو، اشمولدرز، هایک و ارهارد یاد کرد. نئولیبرالیسم از جمله مکاتب نوظهور غربی است که توانسته با طرح شعارهایی چون جهانی‌سازی، نظم نوین جهانی و نسبی‌گرایی اخلاقی مریدانی برای خود دست‌وپا کند. امواج این مکتب بسیاری از کشورها از جمله ایران را نیز درنوردیده و توانسته است برخی جریان‌ها و نحله‌های دگراندیش داخلی را به دنبال خود بکشاند و مفتون سازد (زرشناس، ۱۳۹۵: ۷).

رهبران فکری این مکتب ریچارد رورتی، فردریش فون هایک و میلتون فریدمن هستند که نقدهای گوناگونی به آنها و نظریاتشان وارد شده است. اما نئولیبرالیسم به چه معناست؟ نخستین بار واژه نئولیبرالیسم در کنفرانسی در سال ۱۹۳۸ در پاریس توسط یک جامعه‌شناس و اقتصاددان آلمانی بیان شد که قرار بود نامی باشد برای یک برنامه سیاسی و اقتصادی مشخص. به نظر می‌رسد نئولیبرالیسم فرم کاملاً جدیدی از حکومت‌داری یا فقط مجموعه‌ای از تغییرات در لیبرالیسم کلاسیک ارائه داده است (Hamann, 2009: 40).

وقتی این واژه ابداع شد، معنا و مفهومش دقیقاً برعکس چیزی بود که امروزه از آن در نظر داریم. سطحی‌نگری‌ای که با آن نئولیبرالیسم را به گونه‌ای تحقیرآمیز به کار می‌بریم، دقیقاً با عمق اندیشه‌ای که نخستین استفاده‌کنندگانش به کار می‌بردند، در تضاد است. جالب‌تر اینکه «نئولیبرال‌های» اولیه اشتراکات کمی با کسانی که امروزه «نئولیبرال» نامیده می‌شوند، دارند (هارتویچ، ۱۳۹۶). این واژه تعریف واحدی ندارد و در طول زمان تغییر یافته است. اما براساس سخنان و الفاظ ارائه‌شده می‌توان گفت که نئولیبرالیسم نظریه‌ای است در اقتصاد سیاسی که به‌اختصار به دنبال تجارت و بازارهای آزاد با تکیه بر چارچوب و شاکله‌ای خصوصی و فردی است که در درون خود سه قاعده و اصول اساسی را دنبال می‌کند: حفاظت دولت و نه دخالت آن از بازارهای آزاد به صورت کارتل، ثبات ارزش پول، تضمین مالکیت فردی، مسئولیت‌پذیری کامل هر عامل اقتصادی در برابر نتایج اعمال خود، آزادی قرارداد (به جز قراردادهای خاص)، تضمین رقابت از سوی دولت تنها و تنها به‌واسطه تدوین قواعد بازی.

نئولیبرال‌ها معتقدند که اصول لیبرالیسم از سرمایه‌داری انفکاک نمی‌پذیرد و اقتصاد بازار آزاد لازمه آزادی است. در این نگاه، دخالت دولت در اقتصاد و عدالت توزیعی، مغایر با اصول لیبرالیسم شمرده می‌شود. براساس دیدگاه نئولیبرال، اقتصاد براساس سازوکارهای بازار و اصول لیبرالیسم و با اتکا به پیشرفت‌های تکنولوژیک نشأت گرفته از رقابت و نوآوری در بازار آزاد، در حال تبدیل شدن به اقتصاد جهانی است. نکته مهم دیدگاه نئولیبرالیسم این است که جهانی شدن اقتصاد، موجب بهبود و افزایش رفاه در سراسر جهان از جمله در کشورهای فقیر خواهد شد (محمدی، ۱۳۹۳: ۲۴۱).

از سویی برخی فیلسوفان سیاسی علاقه‌مندند تا مفهوم فردی نئولیبرالیسم در مرکز تئوری و سیاست قرار گیرد. به این ترتیب، نئولیبرالیسم مفهوم جمهوری‌خواهی از شهروند محترم را که وظیفه‌ای برای به اشتراک گذاشتن منافع عمومی قبل از منافع فردی به رسمیت می‌شناسد، جابه‌جا کرد.

نئولیبرال‌ها به دنبال کم کردن تنظیمات و نظارت دولتی بر اقتصادند؛ آزادسازی تجارت بین‌المللی و خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی. همچنین نئولیبرالیسم در سیاست‌هایی که بر

اقتصاد جهانی تأثیر می‌گذارد، بسیار تأثیرگذار است، اما با چندین ایدئولوژی دیگر رقابت می‌کند که ملی‌گرایی از مهم‌ترین آنهاست. ایده یک بازار آزاد جهانی، کاملاً با ایده رقیب سازگار نیست که می‌گوید دولت‌ها باید منافع شهروندان خود را اولویت‌بندی کنند. به همین ترتیب، کسانی که ظاهراً هواداران نئولیبرالیسم هستند، در زمانی که این امر و موضوعات منافع ملی را تهدید می‌کنند، با اصول ذاتی خود مخالفت می‌ورزند. بنابراین بسیاری از سیاست‌های حافظتی اقتصادی ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا، تعهد نئولیبرالی به تجارت آزاد را متضرر می‌کنند.

دنیا نئولیبرالیسم دنیایی از افراد آزاد و عقلانی است. نئولیبرالیسم در مورد فرصت کودکان، رفاه آنها، آموزش و تحصیل آنها کم است. نئولیبرالیسم دو راه و سیاست مهم را که در آن می‌تواند در رفاه و حقوق کودکان تأثیر داشته باشد، در نظر می‌گیرد؛ اول اینکه والدین فقیر نمی‌توانند به‌طور کلی مدارس خوبی برای فرزندان خود تأمین کنند. والدین بسیار فقیر در برخی کشورها ممکن است قادر به ارسال فرزندان خود به مدرسه نباشند. دوم اینکه وقتی بچه‌های فقیر بزرگ و وارد بازار می‌شوند، این کار را با عواقب بسیاری انجام می‌دهند، زیرا آنها کمتر تحصیل می‌کنند و به‌طور کلی کمتر سالم و ماهر می‌شوند.

برخی فیلسوفان نئولیبرالی معتقدند که «آزادی» ارزش ذاتی دارد، بنابراین هر نتیجه‌ای از انتخاب‌های بازار «آزاد» از لحاظ اخلاقی معتبر است. آنها اعتقاد ندارند که آزادی در توانایی، آزادی در توسعه اقتصادی نیست. دیگران بر این باورند که آزادی اقتصادی به معنای دستیابی به ثروت و در نتیجه تأمین مالی سایر کالاهای اجتماعی است. بسیاری از نئولیبرال‌ها معتقدند که این آزادی از نظر ذاتی و ابزار ارزشمند است؛ این خودبه‌خود خوب است و عواقب خوبی در پی دارد.

با این حال، اغلب نئولیبرال‌ها ارزش آزادی را می‌دانند، زیرا معتقدند که به توسعه اقتصادی منجر می‌شود، که خود به‌طور ذاتی خوب است، زیرا این امر در تولید سایر کالاهای اجتماعی مانند قدرت و نفوذ دولت نقش مهمی دارد. ثروت جامعه، یا حتی رفاه مردم، از جمله فقرا. نئولیبرال می‌تواند استدلال کند که: الف) آزادی اقتصادی برای توسعه اقتصادی ضروری است؛ ب) توسعه اقتصادی برای تحقق حقوق بشر ضروری است. این خط از استدلال ناشناخته نیست، اما این نادر است و به‌ندرت به شیوه‌ای جدی و دقیق توسعه می‌یابد.

رایج‌ترین شکل نئولیبرالیسم، به طرز جادویی، شبیه مارکسیسم است، چراکه آن را توسعه اقتصادی به‌عنوان هدف اصلی سیاست اجتماعی و به‌عنوان پایه‌ای برای همه کالاهای اجتماعی دیگر تلقی می‌کند. فرض بر این است که مسئله اصلی همه جوامع معاصر توسعه اقتصادی و راه‌حل این مشکل بازار آزاد است. این نئولیبرال‌ها بر بهره‌وری بازارها در جهت تولید و توزیع

کالاهای اقتصادی تأکید دارند، اما در مورد عدالت اجتماعی به عنوان معیار سیاست عمومی کمتر توافق دارند.

در نئولیبرالیسم به این نتیجه می‌رسیم که حداقل چهار رویکرد نئولیبرالی به عدالت اجتماعی وجود دارد:

اولاً مفهوم «عدالت اجتماعی» بی‌معناست یا بیشتر از ترجیحات ذهنی افراد مختلف را بیان می‌کند. از آنجا که هیچ خط‌مشی اجتماعی در مورد عدالت اجتماعی وجود ندارد، توزیع کالاها در جامعه باید با اقدامات آزاد شرکت‌کنندگان در بازارهای آزاد تعیین شود.

دومین رویکرد نئولیبرالی به عدالت اجتماعی، بیان‌کننده این است که مفهوم معنی دارد، اما این واقعیت را که ارزش آن را توسط سوسیالیست‌ها و سوسیال‌دموکرات‌ها نسبت داده است، انکار می‌کند. این در حالی است که اگر هدف سیاست‌های دولتی «عدالت اجتماعی» باشد، نتیجه، دخالت مستبدانه و خودسرانه با آزادی‌های فردی خواهد بود. آنها استدلال می‌کنند که هدف عدالت اجتماعی به دولتی بوروکراتیک منجر می‌شود و بوروکرات‌ها دشمنان آزادی هستند.

سومین رویکرد نئولیبرالی دور از انکار این است که مفهوم عدالت اجتماعی معنادار یا ارزشمند است و معتقد است که بازارهای آزاد بهترین راه برای رسیدن به عدالت اجتماعی‌اند، زیرا افراد به دلیل میزان سهم خود در اقتصاد و جامعه، پاداش می‌برند. این رویکرد دیدگاه جان لاک را مطرح می‌کند که خداوند جهان را به «عقلانی و کارآمد» هدایت کرد. بازارهای آزاد پاداش کسانی است که هوشمند عمل کرده و سخت کار می‌کنند و این همان چیزی است که عدالت اجتماعی است.

چهارمین نگاه نئولیبرالی می‌گوید که پیش‌شرط اجرای هر مفهومی از عدالت اجتماعی، بازدهی مولد است: شما نمی‌توانید توزیع کالاهای اقتصادی را به‌طور عادلانه انجام دهید، اگر در ابتدا آنها را تولید نکنید. کارآمدترین راه برای تولید کالاها از طریق آزادی اقتصادی، ابتکار عمل، سرمایه‌گذاری و نوآوری است. برخی نئولیبرال‌ها معتقدند که بازارهای آزاد برای افزایش فقر و افزایش ثروت عمومی جامعه، که بعضی از آنها «فقیرتر» می‌شوند، سود می‌برند. با این حال برخی اقتصاددانان استدلال می‌کنند که نئولیبرالیسم نابرابری را افزایش می‌دهد، ثروتمند است که ثروت را برای فقرا فراهم نکرده و بی‌شک از حقوق اقتصادی و اجتماعی آنها محافظت نمی‌کند. ادعای نئولیبرالیسم مبنی بر افزایش ثروت تولیدشده برای فقرا توسط بازارهای آزاد، بر این فرض است که فقرا توانایی استفاده از این افزایش ثروت را دارند. با این حال، اگر فقرا از دسترسی به تحصیل و مراقبت‌های بهداشتی محروم شده‌اند، از دسترسی به ثروت‌هایی که به‌نظر می‌رسد به آنها ختم نمی‌شود، محروم خواهند شد.

در حقیقت نئولیبرالیسم شکل و ظاهری زیبا و آراسته و قابل اعتماد و همسو با نسل دوم حقوق بشر دارد، اما بازارهای آزاد، در کتاب‌های درسی اقتصاددانان نئولیبرالی و در دنیای واقعی، نابرابری قدرت سیاسی و اقتصادی وجود دارد که ماهیت بازارها و نابرابری‌هایی را که نتیجه معاملات بازارند، تعیین می‌کند. غنی و فقیر برای ایجاد توافقات آزادند، اما ثروتمندان به لحاظ اهمیتی که در آن فقرا نیستند، «آزاد» هستند. آزادی فقرا آنها را قادر به لذت بردن از زندگی خوب نمی‌کند و این واقعیت سبب می‌شود که در ارزش آزادی که اساس نئولیبرالیسم است، تردید داشته باشند.

این تفکر و روش اقتصادی با انتقادهای شدیدی روبه‌رو شد و هم‌اکنون نیز مورد هجمه منتقدان است. «نئو» به این معناست که ما در مورد نوع جدیدی از لیبرالیسم صحبت می‌کنیم. پس چه نوع قدیمی بود؟ مکتب اقتصاد لیبرال در اروپا زمانی مشهور شد که آدام اسمیت، اقتصاددان اسکاتلندی، در سال ۱۷۷۶ کتابی به نام WEALTH OF NATIONS منتشر کرد. او دیگران از لغو دخالت دولت در امور اقتصادی حمایت می‌کردند. او بیان می‌کرد که بدون محدودیت در تولید و وجود تعرفه، هیچ مانعی برای تجارت وجود ندارد. تجارت آزاد بهترین راه برای رشد اقتصاد کشور است. چنین ایده‌هایی به معنای کنترل نیستند. این کاربرد از فردگرایی، «سرمایه‌گذاری آزاد» و «رقابت آزاد» را تشویق کرد.

انتقادات وارد بر نئولیبرالیسم

بر این نظریه نقدهای گوناگونی وارد شده است. دیوید هاروی، نئولیبرالیسم را یک پروژه طبقاتی توصیف می‌کند که بر مبنای اندیشه لیبرال سلطه طبقاتی را به جامعه تحمیل می‌کند. اقتصاددانی به نام دیوید م کوتر معتقد است اساس نظریه نئولیبرالیسم، غلبه کامل سرمایه بر نیروی کار است. با ظهور بی‌ثباتی ناشی از اجرای برنامه‌های نئولیبرال، یک طبقه اجتماعی با بحران‌های حاد اجتماعی اقتصادی مانند عدم امنیت و از خودبیگانگی روبه‌رو می‌شود.

منتقدان معتقدند که نئولیبرالیسم استقلال سیاست‌های ملی را کاهش می‌دهد و برای آن دسته از اعضای جامعه که حداقل توانایی تحمل فشار را دارند، بیش‌ازحد پرهزینه است. با وجود این، در قرن گذشته، دیدگاه نهایی فردگرایی به سبک غربی، به‌عنوان دموکراسی و اقتصاد لیبرالی در سراسر جهان منتشر شد (Griffith, 2006:4).

منتقدان لیبرالیسم معمولاً بر این باورند که لیبرالیسم از لحاظ اخلاقی ناقص است، زیرا اولویت به آزادی و حقوق افراد است و نه به وظایف و مسئولیت‌های آنها که در بسیاری از فرهنگ‌ها اهمیت دارد. اگرچه برخی از فرمول‌بندی‌های لیبرالیسم - و حقوق بشر - ممکن است در برابر این انتقاد آسیب‌پذیر باشند، ویژگی مهمی از لیبرالیسم نیست. مهم‌ترین

نظریه پرداز لیبرالیسم کلاسیک - فیلسوف انگلیسی قرن هفدهم، جان لاک - با تأکید بر وظایف خود به خدا که مبنای نظریه اخلاقی و سیاسی او بود، بحث خود را آغاز کرد. با وجود این، به همین دلیل او معتقد بود که خدا انسان را به عنوان موجودات عقلانی آفریده است. او معتقد بود که وظیفه ما نسبت به خدا، ما را به احترام به حقوق اساسی سایر انسانها محتاج می کند. در نظریه لاک این حقوق اساسی، حقوق زندگی، آزادی و مالکیت بود. بنابراین، نظریه کلاسیک لاک درباره حقوق اساسی از یک اعتقاد اساسی به وظایف ما نسبت به خدا و سایر انسانها حاصل می شود (FREEMAN, 2014: 142)

سازمان تجارت جهانی (WTO) یکی از مؤسسات جهانی اصلی نئولیبرالیسم است، اما قادر به جلوگیری از همه سیاستهای حمایت گرایانه ناسیونالیسم اقتصادی نیست. برخی اقتصاددانان توسعه معتقدند که یک نوع حمایت از ملی گرایان برای حفاظت از صنایع زیرزمینی کشورهای کمتر توسعه یافته توجیه می شود. سازمان تجارت جهانی نیز مورد انتقاد قرار گرفته است که اجازه تجارت آزاد برای تضعیف حقوق بشر را می دهد. این مسئله به ویژه بحث برانگیز است که تجارت آزاد در کالاهایی است که گفته می شود به سلامت شهروندان کشورهای واردکننده آسیب می رساند. حتی اگر تجارت آزاد مزایای اقتصاد جهانی را به طور کلی منعکس کند و به کشورهای درگیر در تجارت آزاد سود برسد، اغلب برای فقیرترین شهروندان این کشورها مضر است (FREEMAN, 2014: 156).

مفهوم حقوق بشر عام است و از دیدگاه نسبت گرای فرهنگی مورد انتقاد قرار گرفته است. با این حال، نئولیبرالیسم به طور عام جهانی است. منتقدان سیاستهای نئولیبرالی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول معتقدند که آنها (حداقل دست کم) دچار شکست شده اند، دقیقاً به این دلیل که آنها فرهنگهای جوامعی را که به دنبال نفوذند، نادیده می گیرند. برخی معتقدند که نئولیبرالیسم جهانی واکنشی فرهنگی در بعضی کشورها ایجاد کرده است که به شدت به تروریسم تبدیل می شود. بی شک اگر رابطه ای بین نئولیبرالیسم و تروریسم وجود دارد، پیچیده است، اما با اندکی پژوهش می توان دریافت غول اقتصاد جهانی، برنده و بازنده اقتصاد است، و نوع خاصی از شکل فرهنگ غالب را که برخی از آنها براساس فرهنگهای جایگزین است، تولید می کند. اگرچه نئولیبرالیسم در اصل به آزادی بشر متعهد است، تمایل خود به تحریک تظاهرات بر پایه اقتصادی یا فرهنگی، می تواند به شکل های اقتدارگرای دولت منجر شود. در عمل، نئولیبرالیسم همیشه توسط فرهنگ اصلاح می شود. بیشتر نولیبرالها برخی از محدودیت های اخلاقی در مبادلات اقتصادی آزاد در عمل را قبول می کنند (مثلاً در مورد مواد مخدر یا پورنوگرافی مضر). هنگامی که نئولیبرال به محدودیت های آزادی اقتصادی در

زمینه‌های اخلاقی بار می‌شود، می‌بایست احترام مورد نیاز به حقوق بشر در دستور کار قرار گیرد. بیشتر نئولیبرال‌ها این مسئله را فقط در یک فرم محدود قبول می‌کنند.

برای مثال، اگر بازار آزاد بعضی از مردم را به گرسنگی می‌اندازد، زیرا آنها هیچ مهارت خاصی ندارند که ارزش بازار را داشته باشند، بیشتر نئولیبرال‌ها معتقدند که یا سازمان‌های خیریه دولتی یا خصوصی باید حق خود را به حداقل رفاه خود حفظ کنند (FREEMAN, 2014: 158-159).

نئولیبرالیسم به‌عنوان یک سیاست خارجی، سیاست تکنوکراتیک و دستورالعمل سیاست، دو نوع انتقاد بسیار متفاوت را به‌وجود آورده است: اول آنکه عده‌ای آن را در زمینه‌های فنی و دیگران نیز آن را به‌سبب بیش‌ازحد تکنوکرات بودن رد می‌کنند. نقد فنی استدلال می‌کند که سیاست‌های اصلاحات بازار نتوانسته است معیارهای خود را برای موفقیت از نظر ثبات و رشد به‌دست آورد و در این خصوص به صنعتی‌سازی و از دست رفتن توسعه در آفریقا و آمریکای لاتین در طول دهه ۱۹۸۰ به‌عنوان شواهدی از این امر اشاره می‌کنند (Weyland, 2004; Huber & Solt, 2004).

در مقابل، دومین نوع انتقاد به‌طور کامل از معیارهای فنی خارج می‌شود و درمی‌یابد که سیاست‌های نئولیبرالی بیش‌ازحد فنی، اقتصادی، بریده‌بریده، غیرواقعی‌بینانه، و بیشتر از لحاظ سیاسی دارای منفعت و سود است (Streeten, 1994; Sen, 1999; Jolly, 2003; Fukuda Parr, 2003).

نئولیبرالیسم پوششی است ایدئولوژیک در راستای افزایش منافع سرمایه‌داری نه عاملی در جهت ارتقا و پویایی اقتصاد.

به‌مثابه یک سیستم جهانی، نئولیبرالیسم نه‌تنها منافع طبقه کارگر را در کشورهای جهان سوم و همچنین در کشورهای سرمایه‌داری رشدیافته، تقویت نمی‌کند، بلکه به آن ضربه می‌زند (نئولیبرالیسم، افسانه و واقعیت-مارتین هارت-لندزبرگ). از جمله قراردادهای سازمان‌هایی که بر همین مبنا بنا نهاده شده‌اند، قرارداد تجارت آزاد آمریکای شمالی-نفتا (North American Free Trade Agreement-NAFTA) و سازمان تجارت جهانی (WTO) است.

همچنین نئولیبرالیسم و ایدئولوژی آن نقش‌های متعددی در جامعه جهانی از جمله کشورهای همچون بریتانیا، چین، شیلی، آرژانتین، ایالات متحده و ... داشته است. انقلاب نئولیبرالی به مارگارت تاچر و دونالد ریگان نسبت داده می‌شود. روند اتفاقات رخ داده در بریتانیا در دهه ۷۰ و ۸۰ میلادی در زمان تاچر و در به‌کارگیری مکتب نئولیبرالیسم به کم‌رنگ شدن همبستگی‌های طبقه کارگر و رشد فرهنگ مصرفی و افزایش فرهنگ بدهکاری در زندگی بریتانیایی‌ها انجامید و ساختار طبقاتی قدیمی بریتانیا را واژگون کرد.

چشم‌انداز تفکر نئولیبرالی در چین نیز اگرچه سریع‌تر اقتصاد در حال رشد جهان را نشان می‌دهد، ولی به یکی از نابرابرترین جوامع اشاره دارد. منافع رشد اغلب در خدمت ساکنان

شهری و مقامات حکومتی حزبی قرار گرفته است. اختلافات درآمدی بین ثروتمندان در شهرها و فقرا در روستاها به حدی شدید است که این شکاف اجتماعی به صورتی منفی با فقیرترین ملت‌های آفریقا مقایسه می‌شود. به واسطه نئولیبرالیسم فاصله طبقاتی جدی در جوامع شهری و روستایی به دلیل وجود تفاوت در درآمدهای اقتصادی به وجود آمده است. انباشت ثروت از طریق فساد، خدعه و غضب آشکار حقوق و دارایی‌هایی که زمانی متعلق به عموم مردم بودند، علاوه بر تغییرات عمده در حقوق بشری و شهروندی تمامی ابعاد امنیت انسانی را در طبقه فقیر و فرودست با مخاطره روبه‌رو کرده است. به طوری که زندگی از حداقل کیفیت برخوردار است (McGuigan, 2014:225، ترجمه احسانه خدادوست، ۱۳۹۵).

همه این موارد عینی، تجربی و حتی تئوریک در خصوص نقد مکتب نئولیبرالیسم، با وجود اصول صحیح آن، در نهایت به بی‌ثباتی اقتصادی، افزایش فقر، محرومیت، فاصله طبقاتی، عدم مالکیت خصوصی تک‌تک افراد و ... منجر می‌شود و در معنایی عمیق‌تر اخلاق و جنبه‌های اخلاقی بشری و انسانی است که با این مکتب رنگ باخته است که این همانا مقابله و نقطه مقابل حقوق بشر و به خصوص حقوق نسل دوم است.

نئولیبرالیسم و حقوق بشر

به طور شایان توجهی ادعا می‌شود که حقوق بین‌الملل بشر یک پدیده نئولیبرالی است و بی‌شک زمان‌بندی معمول درست است، چراکه انقلاب حقوق بشر و پیروزی بنیادگرایی بازار یا همان نئولیبرالیسم با یکدیگر همزمان شده است. سوزان مارکس، وکیل بین‌المللی با تفکرات مارکسیستی، مقاله مهم و جدید ناومی کلینز، با عنوان «دکترین شوک»^۱ را با تاریخچه اخیر حقوق بین‌الملل بشر مقایسه می‌کند، و بر سال ۱۹۷۰ به عنوان نقطه موفقیت برای صعود و پرش این دو نظریه (حقوق بشر و نئولیبرالیسم) به نقطه بالاتر تأکید می‌کند. مارکس می‌گوید هردو تاریخچه، به وعده خود دیدگاه تازه و جدیدی از حقوق بشر را برای فراتر رفتن از گزینه‌های سابقاً سیاسی جذاب شرق و غرب که به نظر ناکافی و حتی خطرناک بود، به نمایش می‌گذارند. او نیز اذعان می‌دارد که جنبش حقوق بشر برای درمان بشریت در دهه ۱۹۷۰ شکل گرفت، و برای او نیز ویژگی جنبش جدید، اعتقاد غیرسیاسی بودن آن است (Moyn, 2014: 14). اگر میان نسل‌های حقوق بشری قائل به تفاوت باشیم، یکی از تفاوت‌های نسل‌های بعدی حقوق بشر با حقوق نسل اول و دوم در حقوق جمعی است. اما «ریورو» به صورت دقیق‌تر اظهار می‌دارد که آنچه حقوق جمعی را از حقوق فردی متمایز می‌سازد، این است که حقوق جمعی را نمی‌توان اعمال کرد، مگر از طریق توافق اراده‌های جمعی و بسیار زیاد (Rivero,

1. The Shock Doctrine - Naomi Klein's

(1978). در حقیقت اقتصاد و اجرای آن تنها بر مالکیت خصوصی و تأکید بر آن و بدون اراده جمعی که دولت نیز قطب دیگر آن است، میسر نخواهد شد؛ یعنی در واقع با توجه به وظیفه ایجابی دولت در ایجاد اقتصاد، عدم تعرض به مالکیت خصوصی، انواع آزادی و ... که بخشی از حقوق نسل دوم بشر است و ویژگی نئولیبرالیسم در تحقق اقتصاد، تجارت یا بازار آزاد و مالکیت خصوصی افراد، نمی‌توان نقش جمع و دولت را نادیده گرفت.

برای او نیز اعتقاد غیرسیاسی ویژگی مشخص و بارز جنبش جدید بود. کلین موفق شد تا شرایط نئولیبرالی حقوق بشر را که به‌طور دائمی مسیرشان را مشخص کرده بود، باز کند. او معتقد است که یک جنبه و زمینه نسبتاً مهمی از نظرها برای ظهور و بروز این جنبش، ذکر نشده است. در آن دوره نسخه نئولیبرال سرمایه‌داری خصوصی، با تجویز خصوصی‌سازی آن در حال حاضر، رفع محدودیت و عقب‌نشینی دولت از تأمین اجتماعی، افزایش یافت. این آخرین اتویایی در گذشته و حال برای نفوذ طرفداران نئولیبرالیسم است. از منظر کلین، دیگر نمی‌توان تاریخ حقوق بشر را جدای از تحولات تاریخ سرمایه‌داری به حساب آورد.

حقوق بشر و نسل‌های آن

حقوق بشر تنها به مدت نیم‌قرن است که به موضوع اصلی روابط بین‌الملل تبدیل شده و جز در موارد اندک، به‌طور مشخص تلاش‌هایی که در قرن نوزدهم برای ریشه‌کن کردن بردگی و حمایت از حقوق کارگران و اقلیت‌های قومی صورت گرفته، تا قبل از جنگ جهانی دوم، مشخصاً موضوع مهم و رسمی تلقی نمی‌شده است (دانلی، ۱۹۹۹: ۱۰۱ - ۷۱).

حقوق بشر نه به‌مثابه آرمانی ناکجاآبادی و مدینه فاضله‌ای، بلکه به‌مثابه ضرورتی هنجاری، آمیخته با ارزش‌ها و اخلاقیات ریشه‌دار در مکاتب مذهبی و انسانی، امروزه به یکی از محورهای اساسی تأثیرگذار در سیاست بین‌الملل تبدیل شده است (شریفی طرازکوهی، ۱۳۹۰).

در خصوص به‌کارگیری اصطلاح «نسل» برای تمایز میان حقوق بشر، انتقاداتی بر مبنایهای مختلفی بیان شده است (Alston, 1982: 316; Flinterman, 1990: 75-76). همچنین نگاه تاریخی به تحولات حقوق بشر نمی‌تواند بیان‌کننده نسل‌های حقوقی و توجیه‌کننده آنها باشد. «کارل ساواک» که همراه با «کبا امبای» ایده نسل سوم حقوق بشر را مطرح ساخت، در پی توجیه سه نسل حقوق بشر با استفاده از اصول یا شعارهای مشهور انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) همچون آزادی، برابری و برادری بوده است. او اظهار می‌دارد که نسل اول یعنی حقوق سیاسی و مدنی، مبتنی بر اصل آزادی‌اند؛ نسل دوم، حقوق اقتصادی-اجتماعی و فرهنگی مبتنی بر برابری؛ نسل سوم، حقوق همبستگی مبتنی بر اصل برادری است. وی از نسل اول به‌عنوان حقوق منفی یا حقوق سلبی یاد می‌کند؛ یعنی دولت هیچ تعهد ایجابی در خصوص تحقق این حقوق ندارد.

نسل دوم یا همان حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی، حقوق مثبت یا ایجابی اند و دولت و مقامات آن ملزم به انجام تعهداتی برای تحقق آن‌اند (Donnelly, 2003: 28-45; shue, 1996: 51-60; Granen, 1995: 7-16).^۱ زمانی که به حقوق بشر نسل دوم یا حقوق مثبت اشاره می‌شود، حقوق اقتصادی یا اجتماعی‌ای مانند حق کار یا حق امنیت اجتماعی به ذهن متبادر می‌شود که افراد یا گروه‌ها را در برخورداری از برخی کالاها یا خدمات اجتماعی مستحق تلقی می‌کند (تاموشت، ۱۳۹۱: ۱۰۳).

با وجود این، هرچند تفاوت مذکور بین این دو دسته از حقوق و دسته‌بندی کردن‌ها می‌تواند از لحاظ تئوریک جالب باشد، در عمل ممکن است موجب حمایت کمتر از حقوق اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی شود. علاوه بر این بسیاری از نویسندگان به درستی تأکید می‌کنند که تفاوت میان حقوق سیاسی و مدنی از یک سو و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از سوی دیگر، اساساً نظری، تخیلی و تسهیل بیش از حد این مفاهیم است (Donnelly, 2003: 28-45; shue, 1996: 51-60; Granen, 1995: 7-16).^۲ حقوق نسل دوم نسبتاً در آخرین مراحل تحولات مربوط به قانون اساسی ظهور یافت. حقوق نسل دوم، فرزند قرن بیستم است؛ آن زمان که جوامع در برابر «مسائل اجتماعی» مسئولیت خود را عهده‌دار شدند (تاموشت، ۱۳۹۱: ۱۰۳).

به‌مثابه یک امر جدید، حقوق مزبور، نهادهای اساسی قانونگذاری را شیفته و مرعوب کردند. در بعد بین‌المللی حمایت بین‌المللی از حقوق بشر نیز گسترش یافت. اعلامیه جهانی حقوق بشر، عهدنامه اروپایی حقوق بشر و منشور اجتماعی اروپا، میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر سازمان ملل متحد، عهدنامه آمریکایی حقوق بشر، منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم، اعلامیه حقوق بشر تهران، منشور حقوق بشر اسلامی و ... نمونه‌هایی گویا از حمایت دولت‌ها از حقوق بین‌المللی بشر است.

خلاصه آنکه آگاهی فزاینده‌ای در نظام قانون اساسی تقریباً کل جهان پدید آمده است که دیگر برای دولت‌ها خودداری کردن از دخالت در حقوق فردی کفایت نمی‌کند. با توجه به افزایش رو به تزاید قدرت واقعی دولت‌ها در حیات اجتماعی، حکومت‌ها به میزان فراوان مسئولیت تأمین و تضمین رفاه شهروندان‌شان را عهده‌دار شده‌اند. از منظر حقوقی این گرایش در دکترین ناظر بر اهمیت بالسویه حقوق مدنی و سیاسی از یک طرف و حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از طرف دیگر منعکس شده است (Epitomized by the UDHR and proclaimed by many UN Assembly resolution, in particular GA Res, 32/130, 16 December

۱. به نقل از صلح‌چی و همکار، ۱۳۹۲: ۱۴۷.

۲. همان.

(a).^۱ با وجود این، هیچ توافقنامه‌ای که در پرتو آن راهکارها و ابزارهایی برای تضمین و تحقق حقوق اقتصادی و اجتماعی مقرر شده باشد وجود ندارد. هیچ‌کس نمی‌تواند منکر شود که حقوق نسل دوم در مقایسه با حقوق سنتی نسل اول غیرمنسجم و ناهماهنگ‌ترند (تاموشات، ۱۳۹۱: ۱۰۹-۱۰۸). به همین دلیل براینده نظرها و بیانات و همچنین دیدگاه‌ها حاکی از آن است که طرح طبقه‌بندی مؤلفه‌هایی که نسل‌ها را شکل می‌دهند، بسیار مورد انتقاد قرار گرفته است. به واقع استعاره نسل‌ها ممکن است به نتایج غلطی منتهی شود.

نتیجه‌گیری

نئولیبرال‌ها روش‌های مختلفی برای اجرای عدالت اجتماعی دارند، اما هیچ‌یک از آنها به‌طور کامل با حقوق بشر اقتصادی و اجتماعی (نسل دوم حقوق بشر) سازگار نیست. نئولیبرالیسم براساس ارزش آزادی یا حق آزادی انسان است، اما نئولیبرال‌ها بین آزادی و توانایی تفاوت قائل‌اند. برای نئولیبرال فردی که در زندان آزاد است، آزاد نیست، اما یک فرد فقیر آزاد است که ثروتمند شود، حتی اگر فرد نتواند از طریق فقدان منابع روانی یا مواد ضروری غنی شود. نئولیبرال‌ها بین آزادی و ارزش آزادی تفاوت قائل‌اند. سوسیال‌دموکرات‌ها و مدافعان حقوق بشر متذکر می‌شوند که اگر آزادی ارزش نداشته باشد، هیچ دلیلی برای ارزش‌گذاری آن وجود ندارد. آنها ارزش آزادی را دارند، اما تنها در صورتی امکان‌پذیر است که افراد بتوانند حداقل استانداردهای مناسب زندگی را به‌دست بیاورند.

برای بیشتر نئولیبرال‌ها، آزادی وسیع‌ترین راه توسعه اقتصادی است که به نوبه خود بهترین راه، افزایش آزادی است. برای حمایت از حقوق بشر، توسعه اقتصادی از لحاظ اخلاقی مشکل است، مگر اینکه همه افراد بتوانند از حقوق بشر خود بهره‌مند شوند.

نئولیبرالیسم با کشورهای قوی مخالف است، اما دولت‌های واقعی نئولیبرالی از شرکت‌های سرمایه‌داری محافظت می‌کنند. با این حال، اگرچه فلسفه نئولیبرالی آزادی فرد را ارزش می‌بخشد، اقتصاد نئولیبرالی از آزادی برای شرکت‌ها و مؤسسات حمایت می‌کند، که اشکال قدرت جمعی است که ممکن است با آزادی فردی و حقوق بشر ناسازگار باشد (Harvey, 2005: 21-36).

نئولیبرالیسم مفهوم جمهوری‌خواهی از شهروند محترم را که وظیفه‌ای برای به اشتراک گذاشتن منافع عمومی قبل از منافع فردی به رسمیت می‌شناسد، جابه‌جا کرد.

نئولیبرال‌ها در پی کم کردن نقش دولت در تنظیمات اقتصادی هستند. به همین دلیل دشوار است که نئولیبرالیسم را با حقوق بین‌المللی بشر سازگار کنیم، که به دولت‌ها مسئولیت قانونی

۳. به نقل از تاموشات، کریستیان، ۱۳۹۱: ۱۰۸.

برای انجام وظایف خود با تصویب معاهدات بین‌المللی حقوق بشر را می‌دهد. نئولیبرالیسم با دو روش اصلی با حقوق بین‌الملل بشر مقابله می‌کند. اولاً، اینکه خواستار کاهش دولت رفاه‌گونه و مطلوب و در نتیجه تضعیف توانایی دولت‌ها در اجرای تعهدات خود برای اجرای حقوق اقتصادی و اجتماعی شهروندان آنهاست؛ ثانیاً، سیاست‌های نئولیبرالی سبب می‌شود تا چندین عمل سستی دولتی که همان نظام حاکمیتی است، به بخش خصوصی واگذار شود. همانند واگذاری مدیریت زندان‌ها، به شرکت‌های خصوصی. در قوانین بین‌المللی، دولت‌ها متعهدند تا اطمینان حاصل کنند که بازیگران غیردولتی مانند شرکت‌های خصوصی، حقوق بشر را نقض نمی‌کنند، اما انتقال مسئولیت از سوی دولت به چنین شرکت‌هایی سبب می‌شود که بار دولت برای انجام چنین وظایفی سخت‌تر شود، چراکه هنوز بعد نظارتی و نقض و عدول بخش خصوصی از حقوق بشر انتظار می‌رود.

در مجموع این اتحادی غریب است که خود را موظف کرده است با نئولیبرالیسم بستیزد: هنرمندان و رهبران مذهبی، فعالان زیست‌محیطی، منتقدان جهانی شدن، سیاستمداران چپ و راست و اتحادیه‌های کارگری، صاحب‌نظران و دانشگاهیان همگی در اشتیاق ترسیم سیمای نئولیبرالیسم به صورت ایدئولوژی‌ای غیرانسانی، ضداجتماعی و ذاتاً انسان‌ستیز یا به‌عنوان مجموعه اقدامات منفعت‌طلبانه از طریق نیروهای ناشناخته‌ای که می‌خواهند دنیا را برای تأمین منافع خود تحت استثمار قرار دهند، سهیم‌اند (هارتویچ، ۱۳۹۶: ۲).

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. انصاری، باقر (۱۳۹۰). «مبانی حقوق همبستگی»، فصلنامه حقوق، دوره ۴۱، ش ۴.
۲. تاموشات، کریستیان (۱۳۹۱). حقوق بشر، ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، تهران: میزان.
۳. زرشناس، شهریار (۱۳۹۵). این سه لیبرالیست، تهران: کانون اندیشه جوان.
۴. دانلی، جک (۱۹۹۹). ترجمه حسین شریفی طرازکوهی، ساخت اجتماعی حقوق بین‌الملل بشر.
۵. شریفی طرازکوهی، حسین (۱۳۹۰). حقوق بشر، ارزش‌ها و واقعیت‌ها، تهران: میزان.
۶. عباسی اشلقی، مجید (۱۳۸۱). «نسل‌های سه‌گانه حقوق بشر»، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، فروردین و اردیبهشت، ش ۱۷۵ و ۱۷۶.
۷. مشکات (بیات)، عبدالرسول با همکاری از جمعی از نویسندگان (۱۳۸۶). فرهنگ واژه‌ها (درآمدی بر مکاتب و اندیشه‌های معاصر)، چ سوم، تهران: اندیشه و فرهنگ دینی.
۸. مگگوگان، جیم (۲۰۱۴). نئولیبرال شخصی، فرهنگ نامحدود، ج ۶، ترجمه احسانه خدادوست ۱۳۹۵.
۹. صلح‌چی، محمدعلی؛ درگاهی، رامین (۱۳۹۲). بررسی ماهیت حقوق همبستگی: حقوق جمعی با مردمی، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، سال پانزدهم، ش ۴۱.
۱۰. مسائلی، محمود (۱۳۷۱). «نسل جدید حقوق بشر»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ششم، ش ۱، ص ۱۶۶.

۱۱. مهرپور، حسین (۱۳۹۲). نظام بین‌الملل حقوق بشر، چ پنجم، تهران: اطلاعات.
۱۲. محمدی، غلامحسین (۱۳۹۳). «بررسی تطبیقی لیبرالیسم و نئولیبرالیسم؛ مارکسیسم و نئومارکسیسم در اقتصاد جهانی»، فصلنامه راهبرد، سال بیست‌وسوم.
۱۳. مجله تحلیلی قلمرو رفاه، به نقل از مجله گاردین ۱۵ آوریل.
۱۴. لوسین زهادی، رها (۱۳۸۴). «نسل‌های حقوق بشر»، فصلنامه مطالعات بین‌المللی، ش ۴، صص ۹۵-۱۲۹.
۱۵. هارتویچ، اولیور (۱۳۹۶). «نئولیبرالیسم: پیدایش یک دشنام سیاسی»، ترجمه محمود مقدس، مجله آنلاین حوزه اندیشه، سال هفتم، ش ۴۲.
۱۶. هابز، توماس (۱۳۸۰). لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
۱۷. هاروی، دیوید (۱۳۸۶). نئولیبرالیسم: تاریخ مختصر، ترجمه محمود عبدالله‌زاده، تهران: اختران.
۱۸. وکیل، امیرساعد؛ عسکری، پوریا (۱۳۸۳). نسل سوم حقوق بشر (حقوق همبستگی)، تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد.

(ب) خارجی

19. Alston, Philip (1982). **The International Dimensions Of Human Rights**.
20. Moyn, Samuel (2013). **Humanitarianism & Human Rights**, Research on the Entangled History of Humanitarianism and Human Rights.
21. Moyn, Samuel, 2014, A POWERLESS COMPANION: HUMAN RIGHTS IN THE AGE OF NEOLIBERALISM, Law and Contemporary Problems.Griffith, Benjamin G., "The Paradox of Neoliberalism: A Critique of the Washington Consensus in the Age of Globalization" (2006). Hispanic Studies Honors Papers. 1. <http://digitalcommons.conncoll.edu/hisphp/1>
22. Elizabeth Martinez and Arnoldo Garcia, What is Neoliberalism?, National Network for Immigrant and Refugee Rights, <http://www.corpwatch.org/article.php?id=376>. 21-2017 August
23. Epitomized by the UDHR and proclaimed by many UN Assembly resolution, in particular GA Res, 32/130, 16 December 1977, op, para.1(a).
24. Harvey, David, A Brief History of Neoliberalism-Oxford: Oxford University Press, 2005..
25. Hamann, Trent H, Neoliberalism Governmentality and Ethics, Foucault Studies, February 2009, No. 6, pp. 37-59.
27. FREEMAN, Michael, NEOLIBERAL POLICIES AND HUMAN RIGHTS, Department of Government, University of Essex, United Kingdom, 2014, p.142.
28. Fukuda-Parr, Sakiko, THE HUMAN DEVELOPMENT PARADIGM: OPERATIONALIZING SEN'S IDEAS ON CAPABILITIES, Feminist Economics ISSN 1354-5701 print/ISSN 1466-4372 online - 2003, DOI: 10.1080/1354570022000077980.
29. Weyland, Kurt, ASSESSING LATIN AMERICAN NEOLIBERALISM: Introduction to a Debate, the University of Texas Press, October 2004, P.O. Box 7819, Austin, TX 78713-7819, Vol. 39, No. 3.
30. Streeten, PAUL, "Human Development: Means and Ends", **The American Economic Review**, Vol. 84, No. 2, Papers and Proceedings of the Hundred and Sixth Annual Meeting of the American Economic Association (May, 1994), pp. 232-237.
31. Shue, Henry, Basic Rights: Subsistence, Affluence, and U.S. Foreign Policy Second Edition, 1996, princeton university press, ISBN: 9780691029290.